

رازهای آشکار

(اولین مجموعه داستان سریالی)

محسن کاویان پور

ارومیه

۱۳۹۳

سرشناسه	:	کاوایان پور، محسن، ۱۳۶۶ -
عنوان و نام پدیدآور	:	رازهای آشکار (اولین مجموعه داستان سریالی) / محسن کاویان پور.
مشخصات نشر	:	ارومیه: انتشارات گلشن حیاتی، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	:	۷۲ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	:	978-600-93496-5-4
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
موضوع	:	داستان‌های کوتاه فارسی— قرن ۱۴
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۳ ز ۲۹۵۳/نف/ PIR۸۱۸۴
رده بندی دیوبی	:	۸۷۳/62
شماره کتاب‌شناسی ملی	:	۳۴۴۵۸۴۸

رازهای آشکار

(اولین مجموعه داستان سریالی)

نشر گلشن حیاتی

ارومیه ۱۳۹۳

بهاء: ۷۰۰۰۰ ریال

چاپ: اول

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

کلیه حقوق نشر متعلق به مؤلف است

آدرس: ارومیه - خیابان استاد شهریار - خیابان صبا - ۱۴ متری اول صبا - نبش

کوچه ۷ - تلفن: ۴۴-۳۲۲۲۸۰۴۳ موبایل: ۰۹۱۴۵۵۹۷۹۴۷

پیشکش به پدرم به عنوان تشکر که هیچ کس را در زندگی پُر از تنهایی‌ام ندیدم که به اندازه‌ی او نگران رفتار، گفتار، کردار و آثارِ من باشد، و ندیدم که به قدرِ او شور و هیجانِ آن را داشته باشد که موفقیتی معنوی-در هر زمینه- نصیب من شود. متشکرم، و در برابرش سخت و بی حساب شرمندهام، که هنوز نتوانسته‌ام، و هرگز نخواهم توانست به نقطه‌ای از خطّ بی‌نهایت محبت‌هایش پاسخ بدهم.

و باز متشکرم، مثل همیشه، و در برابرش سخت و بی حساب شرمندهام، مثل همیشه، چه بخواند چه نخواهد، چه بپذیرد و چه نپذیرد.

والسلام

م. کاویان پور

فهرست.....	صفحه
.....	مقدمه ۶
.....	تلخ‌تر از لبخند ۹
.....	قصه بدون عمد ۱۲
.....	تنهایی ۱۶
.....	۱۹
.....	حقیقت و هم انگیز ۲۵
.....	رویاي واقعیت ۲۹
.....	صبر عجولانه ۳۳
.....	یک قلم، یک تیکه کاغذ ۳۸
.....	ناحق گرفتم ۴۲
.....	دفتر خاطرات ۴۶
.....	رازهاي آشکار ۵۶
.....	پرت‌تر از سکوت ۶۰

مقدمه

گزیده‌ای از کتاب خوف از جهانی که تو نخندی
... مثل آخرین برگ از درخت خشک شده افتادم. دوست داشتم صدای قدم-
هایت را بشنوم ولی ...
تو همه‌ی آن چیزی هستی که یک فرد ممکن است آرزویش را داشته باشد.
با این که ندیدمت چیزهای زیادی می‌توانم در چشمانت ببینم و بخوانم.
آری، من در چشمانت یک سکوت دیوانه‌وار می‌بینم. از فرار کردن بیزاری،
برای اولین چیزی که باید با آن روبه‌رو شوی آماده‌ای ولی گویا نمی‌خواهی
تنهایی با آن روبه‌رو شوی. ای کاش...

این جا باد می آید. این باد برق ایجاد می کند. او نرم و گرم و تقریباً بی وزن است.

عطرت وعده‌ی شیرینی است که از چشمان من اشک جاری می سازد و آن را باد برایم به ارمغان آورده است. ولی حیف که صدا خفه کن، صدای شلیک را به نچرا تبدیل می کند.

آری، من هم فرار می کنم ولی هرگز نخواهی فهمید از چه ؟

به تو می گویم مزخرف ترین راه برای پایان عشق، مزخرف ترین راه برای شروع زندگی است؛ پس بهترین راه برای شروع عشق می تواند قشنگ ترین راه برای پایان زندگی باشد.

پس نفس را حبس کن، بگذار قلبت آرام بنهد ولی اگر آرام نشد کنترلش کن، او به تو نیاز دارد.

دیگر لازم نیست کارهایم را ساکت انجام دهم پس من بلند و با صدا نفس می کشم تا ثابت کنم کاملاً بی مصرف نیستم.

بعد همه چیز تاریک می شود. زیاد اهمیت نمی دهم. خوابم می آید، چیزی نیست. تو آهسته.

کاش لحظه‌ی آخر در کنار تو بودم. یک عاشق می میرد تا معشوقش خوب زندگی کند.

معامله‌ی منصفانه ولی خدا حافظی تلخ.

این دل من است. یک دل کثیف، در اتاق کثیف، در شهر کثیف.

پس می گویم این دوران قدیمی شده است. تو درست فکر کن. زندگی برای

تو باید بشود روزهای یا همه چیز یا همه چیز.

زن‌ها بعضی مواقع تنها کاری که باید انجام بدهند این است که به بیرون بریزند
و چند سطل که گریه کنند دیگر همه چیز عادی می‌شود. این ریسکی است که
من نمی‌توانم انجامش دهم و به خانه باز گردم و فراموشش کنم؛ پس دقیقاً همان
کاری را می‌کنم که مجبور بودم در هر قدم از راه، آن را انجام دهم.
راه فراری نیست، من محاصره نیستم ولی رحمی هم دیگر نیست.
آتش، عزیزم تن هر دوی ما را می‌سوزاند. از آتشی که ما به پا می‌کنیم دوست
داشتن می‌سوزد و عشق را به تصویر می‌کشد و فرار را به صفر می‌رساند.
عشق، مرا بین دو انگشتش له کرد مثل یک مگسی که بین دو انگشت بچه‌ای له
شود درحالی که بالهایش قیلاً کننده شده است.
دیگر امیدی نیست، شانس نیست، اما آخر راه، خون و ترس و پیروزی است.
آری این آخر ماجرا است هرگز، پایان بی‌کسی‌هاست.